

شعري براي ورودي مجلس

از روشنان آب
تا زلالي آينه
تا تماشاي آفتاب
چشم انداز هزاران دريچه سبز
به كوچه باغ خاطره هاي ناب
فرزند آينه و آفتاب
ذريه آب
مولايमान خامنه اي است
پابه پاي تمام پنجره هاي معطر
ميهمان صميمي آب و آينه و آفتاب
مي شويم
در جمهوري گل محمدي

لا حول و لا قوه الا بالله

با خامنه اي كسي نگردد گمراه
او در شب فتنه مي درخشد چون ماه
در هر نفسم براي او مي خوانم
لا حول و لا قوه الا بالله

يار خراساني

تضميني از شعر رهبر عظيم انقلاب
من عاشق آن رهبر نوراني خويشم
آن دلبر وارسته عرفاني خويشم

عمری است غمینم ز پریشانی آن یار
هر چند که محزون ز پریشانی خویشم
در دام بلایت شده‌ام سخت گرفتار
امواج بلای دل طوفانی خویشم
چون نقش نگارین تو بر دیده در افتد
گمگشته این دیده بارانی خویشم
از شوق وصال تو چه ویرانه شد این دل
چندی است که شاد از دل ویرانی خویشم
یک لحظه پشیمان نشدم از غم آن دوست
عمری است که مشغول نگهبانی خویشم
دل کنده‌ام از عالم دنیایی و لیکن
دل بسته آن یار خراسانی خویشم
زان روز که در بند نگاه تو اسیرم
افسرده دیدارم و زندانی خویشم
سرباز و نگهبانم و هم حامی جان از
جمهوری اسلامی ایرانی خویشم
من گرچه در این دایره شاعر نیم‌ام
تضمین‌گر شعریش به نادانی خویشم

دل دریایی

دکتر حدادعادل

ای دو چشمانت چراغ شام یلداي همه
آفتاب صورتت خورشید فرداي همه

اي دل دريايي ات کشتي نشينان را اميد
وي نگاه روشنت فانوس درياي همه
اي بيان دل نشينت بارش باران نور
وي کلام آتشينت آتش ناي همه
خنده هاي گاه گاهت خنده خورشيد صبح
شعله لرزان آهت شمع شب هاي همه
قامتت نخل بلند گلشن آزادگي
سرو سرسبزي سزاوار تماشاي همه
گر کسي از من نشاني از تو جويد، گويمش
خانه اي در کوچه باغ دل، پذيراي همه
لاله زار عشق يکدم بي گل رويت مباد
اي گل رويت بهار عالم آري همه

عزيز دل ما

در کشور عشق مقتدا خامنه اي ست
فرماندهي کلّ قوا خامنه اي ست
ديروز اگر عزيز مصر يوسف بود
امروز عزيز دل ما خامنه اي ست

شعري از مرحوم استاد محمد حسين شهريار در وصف رهبر معظم انقلاب

اي غريو تو ارغنون دلم
سطوت خطبهات ستون دلم
خطبه هاي نماز جمعه تو
نقشه حمله با قشون دلم

چشم از نقش تو نگارین است
می‌نگارد مگر به خون دلم
عقل من پاره می‌کند زنجیر
که به سر می‌زند جنون دلم
کلمات چو تیشه فرهاد
می‌شکافند بیستون دلم
وز مواعظ که می‌کنی آن‌گاه
صبر می‌زاید از سکون دلم
انقلاب من از تو اسلامی است
که حریفی به چند و چون دلم
بازوان امام آنکه دگر
بی قرین است در قرون دلم
چشم امیدی و چراغ نوید
هم شکوهی و هم شکون دلم
در رکوع و سجود خامنه‌ای
من هم از دور سرنگون دلم
خاصه وقت قنوت او کز غیب
دست‌ها می‌شود ستون دلم
او به یک دست و من هزاران دست
با وی افشانم از بطون دلم
عرشیان می‌کنند صف به نماز
از درون دل و برون دلم

پیرم از چرخ واژگون و علیل
بشنو از بخت واژگون دلم
چون کماني خمیده ایم لیکن
تیرآهی است در کمون دلم
طوطی عشقم و زبان از بر
جمله ماکان و ما یکون دلم
در ترازوی سنجشم مگذار
ای کم عشق تو فزون دلم
«شهریارم» لسان حافظ غیب
شعر هم شأنی از شئون دلم

رهبرم سیدعلی

عشق یعنی یک خمینی سادگی
عشق یعنی با علی دلدادگی
عشق یعنی دست تو پرپر شده
عشق یعنی یک علی رهبر شده
عشق یعنی لافتی الا علی
عشق یعنی رهبرم سید علی

مرد

آتشکده آتش دردی ای مرد
اسطوره ایمان و نبردی ای مرد
پهنای زمین عرصه نامردان است
تنها تو در این میانه مردی ای مرد

نفس

آنان که دل پاک تو را آزدند
این تحفه شوم نزد شیطان بردند
در پنجه دیو «من» گرفتار شدند
از نفس پلید خویش بازی خوردند

بهار جاری

با گام تو راه عشق آغاز شود
شب با نفس سپیده دمساز شود
با نام تو ای بهار جاری در جان
یک باغ گل محمدی باز شود!

فرمان

آمد گه پیکار و ستمسوزی نو
دوزخ اکنون طلب کند روزی نو
فرمان تو، دست ما و یاری خد
این است مقدمات پیروزی نو

وقت است

پولاد به سرپنجه ما نرم شود
بر باد بساط قوم بی شرم شود
وقت است که با اشارت پور علی (ع)
بازار عذاب مارقین گرم شود

داغ کویر

او قصه خاک پیر را می داند

پیچ و خم این مسیر را می‌داند
از پشت حصار تشنگی آمده است
او داغ دل کویر را می‌داند

*

آن نه رویی است که یک باغ گل نسرين است
و آن نه خالی است که یک چرخ مه و پروین است

*

این شرح بی‌نهایت کز حسن یار گفتم
حرفی است کز هزاران اندر عبارت آمد

*

چون آفتاب بر سر درس کلاس عشق
از لاله درس آینه‌داری گرفته‌ایم

*

الا که جوشش شگرف شعر را بهانه‌ای
الا که در کتاب دل، حدیث عاشقانه‌ای

*

بر سر میدان دوست، گر برود سر ز دست
پای نخواهم کشید، از سر میدان دوست

*

به رغم مدعیانی که، منع عشق کنند
جمال و چهره تو، حجت موجه ماست

*

اي روح آبي گل، معنای سبزه زاران

شعر سپید چشمه، لبخند جویباران

*

بیان وصف تو گفتن، نه حد امکان است

چرا که وصف تو بیرون، ز حد و امکان است

*

نسیم هر نفست، ای بهار عطرافشان

نوید خرمی و سبزی و سلامت باد

*

نه همین مات جمال تو منم، کز هر سو

واله حسن تو صاحب نظرانند هنوز

*

من تو را در اوج رؤیاهای خود دیدم فقط

ارتفاع عشق را هم، از تو فهمیدم فقط

*

هلا به گوش خدایی خروش دل شنویم

خروش روح خدا را به گوش دل شنویم

*

تو از شکوفه پری، از بهار لبریزی

تو سرو سبز تنی با خزان نمی ریزی

*

آوازه جمالت، تا در جهان فتاده

خلقي به جست وجويت، سر در جهان نهاده

*

آنچنان پنجره بر نور گشودي که به عشق
نگشوده است کسی، پنجره زیباتر از این

*

آینه شو، جمال نکوطلعتان نگر
جاروب زن به خانه و پس میهمان طلب

*

گر من سخن نگویم در وصف روی و کوی
آینه ات بگوید، پیدا که بی نظیری

*

من که می بینم تفاوت از زمین تا آسمان
چون کنم نسبت به روی یار، مهر و ماه ر

*

من چه در پای تو ریزم که پسند تو بود
سرو جان را نتوان گفت که مقداری هست

*

آنجا که فروغی یافت از پرتو رخسارت
زشت است سخن گفتن از تابش کوکبه

*

آنان که تو را جستند، شستند و فرو بستند
دست از همه مقصدها، چشم از همه مطلبه

قافله سالار

از نام تو عشق را خبر خواهم کرد
با چشم تو بر افق نظر خواهم کرد
ای قافله سالار سحر تا خورشید
با تو با تو با تو سفر خواهم کرد

*

باران سپیده

ای چشمه نور از دو چشمت جاری
باران سپیده در نگاهت داری
بر دیو ظلام و ظلم، همواره بزن
با فجر نگاه خود، تو زخمی کاری

*

یاد تو

یاد تو نشاط و ما ز تو سرشاریم
از جرئت بیداری تو بیداریم
گویند که سال قحطی باران است
دریایی و ما ز آب برخورداریم